علوم قرآن و حدیث

Quran and Hadith Studies

سال ۵۳ ـ شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۰۷- پاییز و زمستان ۱۴۰۰، ص ۱۷۳ - ۱۴۹

HomePage: https://jquran.um.ac.ir/

شاپا چاپی ۹۱۲۰-۲۰۰۸

شاپا الکترونیکی ۴۱۹۸-۲۵۳۸

تاریخ دریافت:۱۳۹۹/۰۸/۱۵ تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۱۰/۱۲ تاریخ پذیرش:۱۴۰۰/۰۸/۲۲

نوع مقاله :پژوهشی

DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2021.67244.0

مقایسهٔ تطبیقی تفسیر ساختاری با نقد فرمالیستی

دکتر مرتضی عرب(نویسنده مسئول)

استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

Email: Morteza.arab@uk.ac.ir

زهرا اسدی خانوکی

دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه شهید باهنر کرمان

دکتر حمید صباحی

استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

بحث دربارهٔ روش تفسیر و بوطیقا از جمله حوزه‌های جذاب مطالعات ادبی دانشگاهی در دوره معاصر بوده و مکاتب بسیاری در این حوزه پا به عرصه وجود نهاده‌اند. از اولین مکاتب نقد ادبی در دورهٔ معاصر، می‌توان به مکتب فرمالیسم اشاره کرد که کشف معنای متن را مرهون شناخت فرم اثر و غرض آن می‌داند؛ همچنین بخشی از مطالعات تفسیری راجع به قرآن کریم، دربارهٔ شیوه خوانش و تفسیر این متن آسمانی است و در این راستا مفسران اسلامی روش‌های چندی را آزموده و معرفی کرده‌اند. یکی از این روش‌ها که در دههٔ حاضر بسامد چشمگیری در عرصه مطالعات قرآنی یافته است، روش تفسیر ساختاری است. این روش که معنای سوره را مرهون غرض آن می‌داند، می‌کوشد با تحلیل ساختار سوره، به غرض آن دست یافته و معنای سوره را کشف کند. از آنجا که بخشی از بررسی علمی یک نظریه از گذر مقایسهٔ آن با دیگر نظریات علمی صورت می‌پذیرد، شایسته است به مقایسهٔ روش تفسیر ساختاری با دیگر مکاتب نقد، نظیر فرمالیسم پرداخته شود. از این رو پژوهش حاضر به مقایسه تطبیقی مبانی و شیوه عملی تفسیر ساختاری با نقد فرمالیستی پرداخته است و وجوه اشتراک و افتراق این دو را نمایانده است.

کلیدواژه‌ها: تفسیر ساختاری، فرمالیسم، مقایسه تطبیقی، مبانی، روش.

Quran and Hadith Studies

علوم قرآن و حدیث

HomePage:https://jquran.um.ac.ir/ Vol. 53, No. 1: Issue 106, Autumn & Winter 2021 - 2022, p.149-173

Online ISSN: 2538-4198 Print ISSN: 2008-9120

Receive Date: 05-11-2020 Revise Date: 01-01-2021 Accept Date: 13-11-2021

DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2021.67244.0 Article type: Original

A Comparative study of the Structural Interpretation and Formalist Critique

Dr. Morteza Arab (corresponding author), Assistant Professor, Shahid Bahonar University of Kerman

Zahra Asadi Khanuki, MA, Shahid Bahonar University of Kerman

Dr. Hamid Sabahi, Assistant Professor, Shahid Bahonar University of Kerman

Abstract

Discussion about the interpretation and poetics methods is one of the interesting subjects in the academic literary studies in the contemporary period and many schools have emerged in this field. Formalism is one of the first schools of literary criticism in the present time. It maintains that the meaning of a text is discovered through knowing its form and purpose. Similarly, some of the interpretive studies on the Holy Quran are about the ways of its reading and interpretation and in this regard, several methods have been introduced by Islamic commentators. Structural Interpretation is one of these approaches that has received considerable attention in the field of Quranic studies in the current decade. According to this method, the meaning of surah is dependent on its purpose, and by analyzing the structure of the surah, its purpose and meaning can be discovered. Since the scientific study of a theory includes its comparison with other scientific views, it is necessary to compare this method with other criticism schools such as formalism. So, in the present study, the principles of the structural interpretation and its practical approach were compared with the formalist critique and their similarities, and differences were represented.

Keywords: structural interpretation, Formalism, comparative study, principles, method

مقدمه

بحث درباره چگونگي خوانش متون و شـيوۀ بايسـتۀ آن، همـواره بخـش معتنـابهی از فعاليـت علمـي انديشمندان را در برگرفته است و به خصوص، در قرن معاصر مكاتب متعددی در نقد و تفسير متون ادبی پا به عرصه وجود نهاده‌اند؛ چنان‌كه در حوزه تفسير اسلامي هم شيوه‌های نويني در تفسـير مـتن قـرآن كـريم مطرح شده‌اند.

يكي از شيوه‌های نوين تفسير قرآن كريم، روشی موسوم به «تفسير ساختاری» يا «تفسير البنائی» است كه رويكردهای چندی را در خود جای داده است. پربسـامدترين ايـن رويكردهـا، روش تفسـير سـاختاری سعيد حوی در الاساس فی التفسير است كه از سوی خامه‌گر تبيـين و اصـلاح شـده اسـت و ديگـر، روش ساختاریِ بستانی در التفسير البنائی است. پيش‌فرض اوليۀ اين رويكردهـا، وحـدت موضـوعی سـوره‌های قرآن است. در اين بين، رويكرد نخست در عرصۀ تفسـير سـاختاری، بـر برخـی مبـانی مشـهور در سـنت اسلامی تكيه كرده و از بسامد[1] بيشتری در بافت اسلامی برخوردار است، لذا پژوهش حاضر اين رويكرد را مدنظر قرار داده است. بر اساس اين رويكرد، كشف معنای متن منوط بـه نگـرش سـاختاری بـه سـوره‌های قرآن، در جهت استخراج غرض يگانه هر سوره است كه از غـرض اصـلی مؤلـف نشـأت گرفتـه و وحـدت موضوعی سوره را موجب شده است.(حوّی، ۲۱/۱) اصطلاح ساختار در اين رويكرد، بـه معنـای «كيفيـت ارتباط موضوعات فرعی سوره با غرض و موضوع اصلی» است.(خامه‌گر، ۲۲) در رويكرد دوم، سورۀ قرآنی به عنوان يک كل در نظر گرفته می‌شود كه اجزای آن در ارتباطی متقابل با يک‌ديگر قرار داشته و آن كليـت را شكل داده‌اند؛ لذا تلاش می‌شود ارتباط بين اجزاء و عناصر سوره كشف و كليت سوره تبيين شود. چنـان‌كـه مقصود از «بناء»، تركيب و هيكل يگانه سوره است كه از قِبل ارتباط بين اجزاء حاصل شده است.(بسـتانی، ۷/۱)

علی‌رغم اين‌كه برخی اصـول و روش‌هـای بـين تفسـير سـاختاری بـا شـيوۀ متـداول تفسـير اسـلامی مشترک‌اند، اين شيوه روشي نوين در تفسير قرآن كريم است و همچنان، در مرحلۀ بـازبيني و پيمـايش قـرار دارد. يك راه برای مطالعه و بررسی هر چه بيشتر اين روش، مقايسۀ اين روش با ديگر روش‌ها و مكاتب نقد ادبی است تا از اين طريق، بتوان موارد اشتراك و اختلاف اين روش را از ديگر مكاتب نقد بازشناخت و آن را از ايرادات وارد شده بر ديگر مكاتب برحـذر داشـت. در ميـان مكاتـب نظريـۀ ادبـی، مكتـب فرماليسـم از نخستين مكاتب منسجم است كه تأثير شايانی در شكل‌گيری و تكوين ديگـر مكاتـب پـس از خـود داشـته

1 Organicunity

است(Bressler, 48) و به طرح مقولاتی نظیر فرم، بافتار، ایده، وحدت اندام‌وار، موضوع و... پرداخته است که به مؤلفه‌های مدنظر تفسیر ساختاری، شباهت لفظی دارند؛ لذا مقایسهٔ این روش با مکتب نقد فرمالیستی امری در خور می‌نماید.

گفتنی است در پژوهش پیش‌رو، از روش مطالعهٔ تطبیقي کلان بهره برده می‌شود تا وجوه اشتراك و افتراق شیوهٔ تفسیر ساختاری با مکتب فرمالیسم را بررسی کند. این مطالعه مورد محور بوده و براي پاسخگويي به سؤالات پژوهش، ابتدا مواضع وفاق و خلاف دو مورد را توصیف کرده و سپس به تبیین مواضع وفاق و خلاف مي‌پردازد.(قراملکي، ۲۹۸-۳۱٤)

مسئلهٔ اصلی پژوهش حاضر، مقایسهٔ تفسیر ساختاری با مکتب نقد فرمالیستی و یا به عبارتی، تبیین وجوه اشتراک و افتراق این دو شیوه است که می‌توان آن را با دو سؤال تحلیل کرد:

وجوه اشتراك روش تفسیر ساختاری با مکتب فرمالیسم چیست؟

وجوه افتراق روش تفسیر ساختاری با مکتب فرمالیسم چیست؟

دربارهٔ پیشینهٔ پژوهش باید گفت تاکنون پژوهشی نظری دربارهٔ مقایسه شیوهٔ تفسیر ساختاری با مکتب فرمالیسم صورت نپذیرفته است، گرچه آثاری چند در زمینهٔ تفسیر ساختاری و مکتب فرمالیسم در ارتباط با قرآن کریم سامان یافته است که از جملهٔ آن می‌توان به مقالهٔ «تحلیل فرمالیستی سورهٔ مبارکه قمر»(بابازاده اقدم، عسگر؛ کارخانه، جواد؛ تکتبار فیروزجایی، حسین، فصلنامه مطالعات قرآنی، ۱۳۹۷، ش۳٤)، مقالهٔ «آشنایی‌زدایی در جزء سیام قرآن»(مختاری، قاسم؛ فرجی، مطهره، پژوهش‌های ادبی- قرآنی، ۱۳۹۲، ش۲)، مقالهٔ «تحلیل و بررسی سورهٔ ضحی با تکیه بر نقد فرمالیسم»(خاقانی، محمد؛ کهوری، محسن غلامحسین، پژوهشنامه نقد ادب عربی، ۱۳۹۳، ش۸) اشاره کرد. راجع به تفسیر ساختاری در ابتدا می‌توان به تفسیر «الاساس فی التفسیر» سعید حوّی، کتاب محمود بستانی با عنوان «المنهج البنائی فی التفسیر» و «الوحدة الموضوعية لسورة القرآنیة» از رفعت فوزی عبدالمطلب اشاره داشت. محمد خامه‌گر هم در دو اثر با عنوان «ساختار هندسی سوره‌های قرآن» و «اصول و قواعد کشف استدلالی غرض سوره‌های قرآن» کوشیده است با جمع‌بندی همهٔ نظریات پیشین در این عرصه، مباني و اصول تفسیر ساختاري بر مبنای رویکرد حوّی را تبیین نماید، مضافاً تاکنون مقاله‌ها و پایان‌نامه‌های متعددی نیز با این عنوان تدوین شده است.

۱- توصیف مواضع اشتراک و افتراق

هر شیوهٔ تفسیر و مکتب نقد، مبتني بر مباني خاصي بوده و بر پایهٔ روش و ساختاری مشخص اجرا

می‌شود. از این‌رو در ارتباط با هر شیوه و مکتب باید دو وجه را در نظر داشت یکي اصول و مباني آن شیوه و دیگري روش آن شیوه. بنابراین به منظور مطالعۀ تطبیقي دو شیوۀ تفسیر و نقد، باید در یك بخش به مطالعه مباني و در بخش دیگر به مطالعۀ روش آنها پرداخت.

۱-۱- توصیف مباني تفسیر ساختاري

مباني در لغت جمع مبنی به معنای عمارت‌ها، بنیادها، بنیان‌ها و أساس‌ها، شالوده‌ها(لغت‌نامۀ دهخدا[1]) است و در اصطلاح علمي، مباني یا باورداشت‌های بنیادي عبارت از آن ایده‌های بنیادیني است که چیستي متن و نحوۀ خوانش و روی آوری به آن را تعیین می‌کنند و با تسامح، می‌توان مباني یك شیوه تفسیر را همان صورت ملموس پارادایمي آن شیوه معرفي کرد.

گفته شد آنچه تفسیر ساختاری بر آن بنا شده است، وحدت موضوعی سوره‌های قرآنی است؛ در اینجا یعنی این‌که سوره، یک کل به هم پیوسته است که همۀ آیات آن در ارتباط پیوسته‌ای با یک‌دیگر قرار داشته و در پیِ بیان یک هدف و غرض واحد هستند و این غرضِ سوره، محوری است که آیات را بسان دانه‌های تسبیح به یک‌دیگر ربط داده و معنا را مي‌سازد.

چهار مبنا را براي تفسیر ساختاري بر شمرده‌اند که کشف استدلالي غرض سوره‌های قرآن بر آنها مبتني است.(خامه‌گر، ۲۹-٤٤)

۱-۱-۱- وحدت غرض اصلی هر سوره

پیش‌فرض تفسیر ساختاری چنین است که اولاً هویت مستقل هر سوره در تقابل با دیگر سوره‌ها، اقتضای آن دارد که هر سوره یک متن واحد باشد؛ ثانیاً قرآن کریم در اوج بلاغت قرار دارد، لذا اقتضای این امر، انسجام و پیوستگی این متن است؛ ثالثاً فضای نزول واحدی برای هر سوره موجود بوده است و رابعاً خداوند متعال از نزول کتاب آسمانی خود، اهداف مشخصي داشته است در نتیجه، جملگی آیات در ارتباط با یک‌دیگر بوده و در پیِ آنند که هدف یگانه سوره به عنوان یک متن را تبیین کنند و یکی از حکمت‌های سوره سوره بودن قرآن، همین امر است که هر سوره دارای هدف مشخصی است و آیات آن به منظور بیان آن هدف نازل گشته‌اند؛ البته محتمل است در این میان برخی اهداف فرعی نیز وجود داشته باشند.(خامه‌گر، ۲۹-۳۵؛ حوّی، ۲۷/۱)

۱-۱-۲- ارتباط معنادار عناصر سوره با غرض سوره

عناصر سوره شامل سیاق سوره، آیات آغازین و پایانی سوره، واژه‌های کلیدی، شأن نزول سوره و...

1 http://www.vajehyab.com

هستند که گزینش آنها، در مسیر نزول و تکوین سوره، بر پایهٔ غرض یگانهٔ سوره صورت پذیرفته است؛ لـذا این عناصر جملگي بسان تکه‌هایی از یک جورچین هستند کـه چیـنش هدفمنـد آنهـا در سـوره، موجـب مي‌شود سوره هدف خود را پیشِ روی مخاطب قرار دهد. بنابراین، از سویي این عناصر تبیین کننـدهٔ غـرض سوره بوده و از سوي دیگر، غرض سوره، نحوهٔ چینش و سامان آنها را تعیّن بخشـیده اسـت.(خامه‌گر، ۳۵-۳٦؛ حوّی، ۲۸)

۱-۱-۳- هماهنگی اسلوب بیانی قرآن با اصول عقلایی محاوره

شیوه و سبک بیان قرآن در رساندن پیام، همان شیوه زبان عمومی و بر اسـاس اصـول عقلایـی محـاوره است و اسلوب زبان قرآن، همان اسلوب عرف مردم در انتقال معناست و خداوند بـرای ابـلاغ پیـام، سـبک جدیدی را ابداع نکرده است.(خامه‌گر، ۳۷-۳۹)

۱-۱-٤- توقیفی بودن چینش آیات

بنابر دیدگاه تفسیر ساختاری، نحوه سامان یافتن آیات در سوره‌های قرآني، قطعاً بـر اسـاس خواسـت و فرمان الهي صورت پذیرفته است؛ زیرا اولاً اصل بر توقیفي بودن آیات است نه اجتهـادي بـودن آنهـا؛ ثانیـاً اقتضاي عقل بر این است که قرآن در زمان رسول اکرم(ص) تدوین شده باشد؛ ثالثاً برخـي آیـات قرآنـي از این متن آسماني به کتاب الهي تعبیر می‌کنند و بر الهي بودن تألیف آیات الهـي دلالـت دارنـد؛ رابعـاً سـیره پیامبر(ص) از خواست و ارادهٔ ایشان در تألیف چنین قرآن کریم حکایت دارد؛ خامساً شواهدی در روایـات مبنی بر منظم بودن برخی سوره‌های در زمان پیامبر مي‌نماید.(همان، ٤۰-٤٤؛ حوّی، ۵۷۲٦/۱۰)

۱-۲- توصیف مباني مکتب فرمالیسم

فرمالیست‌ها، مکتب خود را شاخه‌ای از دانش مي‌دانستند که می‌کوشد دانش مستقلي راجع به ادبیـات ارائه کند که به طـور خـاص بـه بحـث دربـاره مـواد ادبـی مي‌پـردازد.(Eikhenbaum, 2) لـذا منتقـدان فرمالیست به دنبال جوهر ذاتی اثر و نه مسائل بیرونی خارج از اثر بودند. از این رو همّت خود را به بررسی خصایص متن ادبی معطوف کردند و مسائلي که تحت عنوان مبـاني نظـري مکتـب فرمالیسـت بـه بحـث گذاشته شدند، در واقع همان خصایص متن ادبي بودند.

۱-۲-۱- ادبیّت[1] و آشنایی‌زدایی[2]

یاکوبسن می‌گوید به طور کلی ادبیات موضوع پژوهش‌های ادبی نیست، بلکه ادبیّت است؛ یعني آنچه یک متن ادبی را ادبی مي‌سازد.(Erlich, 172) بنابراین پژوهش ادبی باید به وارسی خصایص متمایزکنندهٔ

1 literariness
2 Defamiliarization

اثر ادبی از غیر آن منحصر باشد. اما ماهیت یك نمونه ادبي چيست؟ خصايص متمايزكنندهٔ پربسامد ادبی کداماند؟ فرمالیستها بخش عمدهای از فعالیت نظري خود را به پاسخ دادن به سؤالاتي نظیر سؤالهای بالا کردند. بنا بر سنت ارسطویی، تمایز بین امور هنری از غیر آن، به تمایز موضوع هنر باز میگردد و وجه ممیز اثر ادبی، بهره بردن از تصویرسازی به عنوان یک خصلت برجسته و چشمگیر است. در نگاه فرمالیستها، تمایز بین ادبیات و غیر آن نباید به نحو موضوع محور مورد توجه قرار گیرد، بلکه مهم در این مسئله، نحوهٔ ارائه است؛ زیرا تصویرسازی خصلت جملگی امور هنری است، مضافاً اینکه شعر، یک هنر کلامی است و مادهٔ آن نه تصاویر است و نه احساسات، بلکه واژگان است. بنابراین، مسئله در ادبیات، نه توصیفی تصویرنما[1] بلکه بیان شاعرانه است و نباید این دو یکی انگاشته شوند، زیرا زبان شاعرانه و تشبیه و استعاره ادبی یکی نیستند.

نظریهٔ «بیگانهسازی[2]» یا «آشناییزدایی[3]» شکلوفسکی تأکید را از کاربرد شاعرانه تصویر، به کارکرد هنر شاعری کشاند و این کارکرد بود که اهمیت یافت. شکلوفسکی ميگوید: هنر ابزاري براي تجربه فرآیند خلاقیت است. فرآیند ادراکي در هنر، هدفي دارد که تنها به خود فرآیند ادراک باز ميگردد و خود شيء هنري بیاهمیت است.(Shklovsky, *Theory of Prose*, 6)

شکلوفسکی برای توضیح آشناییزدایی ميگوید: «اگر ما به بررسي قانون كلي ادراک بپردازیم، ميبینیم همچنان که ادراك عادی میشود، خودکار ميگردد؛ بنابراین، همهٔ عادات ما به عرصهٔ خودکاری غیر هوشمندانه عقب نشینی میکنند.» مردمی که در کنار ساحل دریا زندگی میکنند صدای موجها را نمیشنوند زیرا به این صداها عادت کردهاند. به همین طریق، ما به ندرت صداي واژگاني را که خود تلفظ ميکنیم میشنویم. ما به یکدیگر مینگریم ولی دیر زماني است که همدیگر را نمیبینیم. ادراک ما از جهان پژمرده شده است، تنها چیزي که باقی مانده است یادآوری[4] است. آدمیان به دنیای پیرامونشان عادت کردهاند و چون آن را ميشناسند دیگر آن را نمیبینند، بلکه به یادش میآورند. «شيء چنان ادراك ميشود که گویی در کیسه پیچیده شده و ما از هیأت و شکل و قوارهٔ شيء، به چیستي آن پي میبریم فقط سایه شيء است که ادراک ميشود»، «اما هنر، برای آن است که معنای زندگی را احیاء کند تا انسانها، پدیدهها را حس کنند. مقصود هنر، افاضه کردن آن حسی است که به واسطهٔ ادراک اشیاء حاصل ميشود نه

1 pictorial representation

2 Making strange

3 Defamiliarization

4 recognition

آن‌گونه که یادآوري مي‌شوند. تکنيك هنر، بيگانه‌سازی پدیده‌ها است، دشوار ساختن اشکال، افزودن دشواری و مدت ادراک؛ زیرا فرآیند ادراك بايد يك فرجام و غایت زیباشناختی در خود داشته و طولانی باشد.» (ibid, 6; Shklovsky, 'Art as Technique', 2-3)

۱-۲-۲- فرم[1] و منطق درونی[2]

در نگاه فرمالیست‌ها، متن ادبی بافتاری پویا و منسجم است که انسجام عناصر در آن، محصولِ همبستگی پویا و نحوهٔ ارتباط درونی است که بین عناصر متن وجود دارد به نحوی که یک بافتار[3] منسجم و پویا از قِبل این ارتباط و همبستگی به وجود آمده و در نتیجه، فرم اثر حاصل شده و معنا شکل می‌یابد. (Makaryk, 56)

هر متن ادبی، به دنبال تبیین یک موضوع[4] و یا ایده‌ای کلی است. موضوع یا ایده، اصل وحدت بخش در يك ساختار روايي است (Scholes, 77-78) و موجب سامان ویژه اجزاء و تحقق منطق درونی متن مي‌شود، لذا عنصر زایدی در متن وجود نداشته و حضور جملگی عناصر و بن‌مایه‌ها[5] در متن ضرورت دارد علاوه بر این‌که این عناصر، در ارتباطی منسجم با یک‌دیگر قرار دارند و هر یک به دنبال آن هستند که به تبیین ایدهٔ کلی متن پرداخته و یکپارچگی متن و وحدت اندام‌وارَش را ایجاد کنند. وقتی وحدت اندام‌وار متن آشکار و منطق درونی متن برای خواننده استوار گشت، فرم و شکل اثر برای او حاصل مي‌شود، در نتیجه فرم آن نظام جامع مناسباتی است که میان عناصر ادبی متن وجود داشته و وقوع عناصر متن را توجیه کرده و معنای آنها را مي‌سازد. (Guerin, 86-88)

۱-۲-۳- مواد[6] و تمهید[7]

بنابر دیدگاه فرمالیست‌ها نباید فریفته توهّم جدایی فرم از محتوا شد؛ زیرا این دوگانگی موهمِ وجود دو لایهٔ متمایز در متن ادبی‌اند، حال آن‌که معنا و محتوای متن ادبی در دل فرم آن قرار داشته و از طریق میانجیگری فرم متجلّی مي‌شود. (Bressler, 60) بنابراین در باب محتوایِ اثر ادبی، فارغ از ظرف هنری‌اش نمی‌توان بحث مفیدی داشته و یا آن را به درستي درك کرد، همچنان‌که باید توجه داشت محتوا بی‌پایان و فرم محدود است؛ لذا می‌توان فرم را به طريقي روشن و نظام‌مند توصیف کرد. (Herman, 180)

1 form
2 internal logic
3 texture
4 Theme
5 motif
6 material
7 device

فرمالیست‌ها، به جای محتوا و فرم دو مفهومِ مواد و تمهید را متناظر با دو مرحلهٔ فرآیند خلاقانه یعنی پیشاهنری و هنری ارائه کردند. مواد آن، مادهٔ خام ادبی است که نویسنده برای خلق اثر از آن بهره می‌برد؛ نظیر حقایقي از زندگی روزمره، قراردادهای ادبی، ایده‌آل‌ها و.... تمهید عبارت از اصول زیباشناختی است که ماده را به یک اثر ادبی تبدیل می‌کند. بنابر نظر شکلوفسکی، هنر، سازماندهی خاص خود را دارد به‌نحوی که مواد را به گونه‌ای تغییر شکل می‌دهد که قابلیت تجربهٔ زیباشناختي بیابند. این سازماندهی در تمهیدات ساختي گوناگوني اعم از وزن، آواشناسي، نحو و پیرنگ اثر جلوه‌گر می‌شود.(Makaryk, 53-54)

۱-۲-٤- داستان[1] و پیرنگ[2]

در نگاه فرمالیست‌ها، داستان مواد روایت است، محتوایی که می‌توان آن را به روش‌های مختلفی در سطح روایت ارائه کرد(Herman, 157) و پیرنگ، تمهید هنری برای سازماندهی داستان است(همان، ٤٣٥) به عبارت دیگر، داستان عبارت از یک‌سری وقایع است که بر اساس توالی زمانی و عِلّی‌شان به یک‌دیگر مرتبط شده‌اند و پیرنگ، بازساماندهی هنری وقایع در متن بر اساس یک نظم زمانی متفاوت و بدون تعلیق علّی است(Makaryk, 55) بنابراین پیرنگ تمهید هنری برای ناآشناسازی داستان است که علاوه بر جابه‌جایی زمانی و عدم رابطهٔ علّی، شامل همهٔ عناصر دیگر ساختار هنری از جمله انحراف از موضوع، توضیح، حذفیات، پیچ و تاب دادن‌ها و به تعویق انداختن اطلاعات مهم می‌شود.(Shklovsky, *Theory of Prose*, 15-51)

۱-۲-٤- بافتار[3] و تصویر سازي[4]

نیروی بالقوهٔ فرم براي نمایش دادن معنا، تصویرپردازی و استعاره، یک بخش اساسی از اثر ادبی به ویژه شعر هستند لذا فرمالیست‌ها به تحلیل تصویرپردازی و استعاره پرداختند و بر تأمّل دقیق بر تصویرپردازی تأکید کردند. از دیدگاه ایشان، تصویرپردازی به‌کارگیری جزئیات ویژه برای توصیف شخصیت‌ها، موقعیت‌ها، پدیده‌ها، ایده‌ها یا وقایع است به‌نحوی که با به‌کارگیری این تکنیک، مؤلفه‌های پیش‌گفته اعم از این‌که شنیداري، دیداري، لمسي، چشیدني، بوییدنی و ماوراي حسّي باشند براي خواننده به تصویر کشیده شده و به تصوّر در مي‌آیند. موزوني، سازگاري و یگانگي تصویرپردازي در یک قطعهٔ

1 fabula
2 plot
3 Texture
4 Imagery

ادبي، اعم از این‌که یک تصویر در سراسر متن غالـب باشـد یـا الگـويي از تصـاویر چندگانـه و مـرتبط بـا یک‌دیگر حضور داشته باشند، معیار کیفیت متن ادبي است. چنین سازگاري و استواري در نظر منتقدان نقد نو، بیانگر وحدت بافتار متن است(Guerin, 88-89) بنابراین متن به واسطهٔ تصویری که در پـي ارائـهٔ آن است از وحدت و سازگاری برخوردار بوده و بسان یک پارچهٔ در هم بافته است و بافتـار و سـاختاری ویـژه دارد.

۱-۲-۵- زاویه دید[1]

یکي دیگر از بنیان‌های رویکرد فرمالیستی به متن، زاویهٔ دید است. در نگاه فرمالیست‌ها، متن ادبی یك کلّ به‌هم‌پیوسته است که از منطقی درونی برخوردار بـوده و وحـدتی انـدام‌وار دارد. ایـن انسـجام درونـی، حاصل خصایص ادبی متن نظیر وحدت ساختار، تصویرپردازی منسجم و زاویهٔ دیـد اسـت. عنصـر زاویـهٔ دید در عین این‌که منطق درونی و وحدت اندام‌وار متن را حفظ می‌کند، همزمان توسط منطق دروني مـتن و وحدت اندام‌وارَش متبلور مي‌شود. بنابراین از آن‌جا که شکل ادبی اثر به واسطهٔ زاویهٔ دیـد مقیّـد و محـدود مي‌شود، رویکرد فرمالیستی باید این مؤلفه را مورد مداقّه قرار دهد و هر زاویهٔ دیدی که خواننده با آن روبه‌رو مي‌شود، باید به عنوان یک ابزار اساسی کنترل بر فضا یا قلمرو فعالیت، کیفیت دنیـای روایـی ارائه‌شـده بـه خواننده و حتی واکنش خوانندگان لحاظ شود تا خواننده بتواند کلیّت اثر را دریابد.(Guerin, 90)

۱-۲-٦- صدای راوی[2]

در برخی از متن‌های ادبی مثل شعر غنایی، معمولاً عنصری بـه نـام زاویـهٔ دیـد مـورد توجـه نیسـت و عنصری به نام صدای راوي مدنظر است که دربارهٔ احساسات، دیدگاه‌ها و موقعیت راوی سـخن مي‌گویـد، صدایی که در پشت صحنه حضور دارد و می‌کوشد روی صحنه بیاید.(Guerin, 91-92) پی‌جویی نقش صدای راوی به عنوان یکی از اصول ساماندهی به داسـتان مـورد توجـه فرمالیسـت‌ها قـرار داشـت. از نظـر ایخنباوم، در برخی از متن‌های ادبی تمرکز بر پی‌رنگ و بن‌مایه‌ها نیست که در ادبی ساختن مواد نقش مؤثر دارد، بلکه تمهیدِ صدای راوی مرکز توجه است؛ عنصری که به متن ادبی شکل مي‌بخشد و راه خود را با هر وسیله‌ای به پیش‌زمینه می‌گشاید. ایخنباوم، این نوع روایت را «skaz» مي‌نامد، نوع خاصي از گفتمـان کـه در واژگان، نحو و لحنش به سوي گفتار شفاهي راوي گرایش دارد. دو گونه از «skaz» موجـود اسـت یکـي روایتگر که بر فکاهیات شفاهي و جناس‌های معناشناختی تکیه دارد و از دیدگاه زبـانی-ایـدئولوژیک راوي نشأت مي‌گیرد و تصور غالب از «skaz» به همین‌گونه باز مي‌گردد(Schmid, 130) دیگـري، بازتولیـدي

1 Point of View

2 skaz/tone

است که عناصري از تقلید و حرکات را ارائه و جناس‌های آوایی و تلفظ واژگان طنز خاص را خلق مي‌کند(Makaryk, 55) و راوي، شخص خاصي را نشان نمي‌دهد، اما روایت به طیف کاملي از صداهاي ناهمگون و لفافه‌ها اشاره داشته و اغلب آثار بدیعی و تزئینی مؤلف را بر خود دارد.(Schmid; ibid)

۱-۲-۷- کشمکش[۱]، ابهام[۲]، متناقض‌نما[۳]

به عقیدهٔ فرمالیست‌ها نفس متن ادبی یک دسته از تمهیدات محض نیست؛ بلکه یك ساختار پویا، چندوجهی و پیچیده است که به واسطهٔ یگانگي هدف زیباشناختي، یکپارچه شده است.(Irlich, 199) بنابراین هدف زیباشناختي، عنصر مسلّط در تولید متن ادبي است که تمامیت بافتار متن ادبي را تضمین مي‌کند؛ گرچه یگانه کارکرد متن ادبي نیست.(Scholes, 88-89) به دیگر سخن، بافتار زیباشناختي متن، یك سیستم پویا از نشانه‌ها است؛ مجموعه‌ای پیچیده با همبستگي و کشمکش پیوسته بین اجزای فردي متن که توسط وحدت زیربنایي کارکرد زیباشناختي مهار مي‌شود.(Irlich; ibid) لذا متن ادبي که در بین دو نیروی جذب و طرد است، از تعادلي برخوردار می‌شود که ناشي از جاذبه و دافعه همزمان بین عناصر متضاد متن است که وحدتِ هدف متن آنها را کنترل مي‌کند. این جنبه از نقد فرمالیستي به کشمکش نامبردار است و به نحو عملي، با تفکیك تقابل‌هایی که اغلب ناشي از ابهام و تناقض‌نما هستند قابل رهگیری است.(Guerin, 93)

۱-۲-۸- موضوع/ایده[۴]

در حوزهٔ نقد فرمالیستي منظور از «theme» یا موضوع یا درون‌مایه، پیامی است که متن دربارهٔ آن است به عبارت دیگر، مؤلفه‌ای که متن ادبي، حول آن عناصر خود را سامان داده است؛ همان دل‌مشغولی اصلی متن ادبي که بسان ابزاري، انسجام متن را نیز موجب مي‌شود.(Makaryk, 642-643) البته محتمل است روایت یک یا چند موضوع داشته باشد که با یک‌دیگر مرتبط‌اند.(Herman, 597)

گفتني است اصطلاح «theme» در عرصهٔ نقد عملی از ابهام خالی نیست و ممکن است در معنای محتوای غالب، موضوع اصلی، اندیشهٔ واحد و یا غرض مؤلف انگاشته شود ولی باید توجه داشت در نگاه فرمالیست‌ها، موضوع با مقصود مؤلف برابر نبوده، لذا به جای اصطلاح «idea» از اصطلاح «theme» در گفتارشان بهره برده‌اند؛ زیرا این اصطلاح متن محور و نه مؤلف محور است.(Makaryk; ibid, 643)

---

1 Tension
2 Irony
3 Paradox
4 theme

۱-۲-۹- سفسطه‌ها

فرمالیست‌ها بر مجزا کردن موضوع مطالعات ادبی از دیگر شاخه‌های دانش تأکید داشتند .از نظر ایشان حوزۀ مطالعات ادبی باید به پیمایش تکنیک‌های خاصی منحصر باشد که در متن ادبي به‌کار گرفته شده‌اند و نه شرایطی که در آن اثر ادبی شکل گرفته است؛ لذا پژوهش خود را بر مطالعۀ داده‌های ادبی متمرکز کردند. در تقابل با این دیدگاهِ فرمالیست‌ها، نقد بلاغی، به بررسی عوامل اجتماعی، روان‌شناختی، فلسفی و سیاسی حاکم بر تولید اثر تأکید می‌کردند که از نظر فرمالیست‌ها، مطالعۀ این عوامل از حوزۀ مطالعات ادبی خارج بود.(Makaryk, 53) یکی از این عوامل که توجه نقد بلاغی به آن معطوف بوده است، اهمیت پی‌جویی قصد نویسنده یا شاعر و چگونگی تأثیر شعر در خواننده است. فرمالیست‌ها این دو مؤلفه، یعني معناي مقصود مؤلف و چگونگي تأثیر شعر در خواننده را سفسطه و توهم دانسته‌اند: سفسطه دربارۀ قصد مؤلف[1] و سفسطه دربارۀ تأثیر اثر.[2]

در نگاه منتقدان فرمالیست، وظیفۀ منتقد ادبي، تحلیل متن ادبي و نه مسائل تاریخی و روان‌شناختی است. فرمالیست‌ها بر ارتباط مؤلف با متن صحّه مي‌گذارند ولي معناي متن را در گرو کشف اندیشه و هویت مؤلف نمي‌دانند؛ زیرا متن نه محصول خصایص شخصیتي مؤلف، که نتیجۀ ادغام تجارب شخصیتی اوست(Bressler, 58) که هویّتی مستقل یافته و از مؤلف جدا گشته است و اگر بنا بر این است که قصد مؤلف کشف شود، این کشف متأخر از معناي متن است؛ یعني قصد مؤلف و هویت مؤلف از قِبَل تحلیل متن کشف مي‌شود نه بالعکس. به‌علاوه نباید متن به واسطۀ چگونگي تأثیری که بر مخاطب مي‌گذارد، داوری و ارزش‌گذاری شود.

۱-۳- تبیین مباني مورد اشتراک

۱-۳-۱- متن و فقط متن

رویکرد نقد فرمالیستي مشهور به رویکرد «متن و فقط متن» است و رویکرد تفسیر ساختاري را هم مي‌توان به نحوي، رویکرد متن و فقط متن دانست؛ زیرا این شیوه بسانِ نقد فرمالیستي، وجه همّت خود را برای کشف معناي متن، تحلیل خود متن قرار مي‌دهد و در عین این‌که کشف معناي متن را به کشف غرض مؤلف منوط مي‌داند، روند دستیابی به کشف غرض مؤلف را از دل متن مي‌پوید. به عبارت دیگر، غرض مؤلف که امری خارج از متن است، معیار کشف معناي متن قرار مي‌گیرد، ولی این غرض از بطن روابط

1 Intentional Fallacy
2 Affective Fallacy

اجزای متن بیرون کشیده مي‌شود. بنابراین مانند نقد فرمالیستی، این رویکرد نیز متن و فقط متن است؛ گر چه در نظر، غرض مؤلف را شرط کشف معنا مي‌داند.

۱-۳-۲- بافتار و ساختار

مقولهٔ بافتار، از دیگر مباني مشترک بین تفسیر ساختاري و نقد فرمالیستي است؛ امري که از آن در تفسیر ساختاري به ساختار تعبیر مي‌شود. از منظر نقد فرمالیستي، اجزاء و عناصر متن در ارتباط متقابلی با یک‌دیگر بوده و با توجه به عنصر مسلّط متن، یک‌دیگر را پوشش داده و سامان می‌بخشند. در تفسیر ساختاري نیز هر یک از اجزاء و عناصر سوره، با یک‌دیگر مرتبط بوده و ترکیبی خاص را به متن می‌بخشند.

۱-۳-۳- موضوع و غرض

امري که در نقد فرمالیستي و ادبیات به موضوع نام‌بردار است، در تفسیر ساختاری به غرض موسوم است؛ البته نمی‌توان به نحو مصداقي این دو مقوله را یکي دانست. گرچه این دو با یک‌دیگر وجه اشتراک دارند، در مصادیقي نیز با یک‌دیگر متفاوت هستند؛ ولی هر دو در این امر مشترک‌اند که عناصر متن حول آن سامان مي‌یابند.

۱-٤- تبیین مباني مورد افتراق

۱-٤-۱- موضوع و غرض

چنان‌که گفته شده دو مقولهٔ موضوع و غرض، علی‌رغم این‌که در برخی وجوه با یک‌دیگر مشترک‌اند، به جهاتي با یک‌دیگر تفاوت دارند. غرض در تفسیر ساختاري، آن امر وحدت‌بخشی است که موجب گزینش و سامان ویژه سوره شده است، اندیشه‌ای که مؤلف به منظور انتقال آن، متني زباني را سامان داده است؛ بنابراین، غرض، امری از پیش متعیّن و محصول ذهنیت مؤلف است. راهکارِ کشف غرض مؤلف، درون‌متنی است؛ لذا غرض، از سویی متن را هماهنگ ساخته و انسجام مي‌بخشد و از دیگر سو، خود محصول چگونگی هماهنگی و انسجام متن است. موضوع اما آن اصل وحدت‌بخشی است که جانمایهٔ کلام بوده و محصول ارتباط ویژهٔ عناصر و اجزای متن است؛ بنابراین غرض امری برون‌متنی و موضوع امری درون‌متنی است. به عبارت دیگر، موضوع امری ورای متن نبوده، بلکه محصول کشمکش عناصر متن و تفوّق عنصر مسلّط است؛ لذا موضوع و عنصر مسلّط دارای يك ارتباط دیالکتیک هستند.

۱-٤-۲- هدف

هدف از تفسیر ساختاری اصالتاً کشف غرض یگانه مؤلف است؛ غرضي که سوره در پي انتقال و تبیین آن تولید شده است و به تبع با کشف غرض، معناي سوره کشف می‌شود. مکتب فرمالیسم، هدف منتقد

ادبي را تحليل ادبيّت متن مي‌داند و تحليل ادبيّت متن، از گذر تحليل تمهيدات به كار رفته در متن به منظور آشنايی‌زدايی صورت مي‌پذيرد و به تبع، با تحليل چگونگي آشنايی‌زدايی و بيگانه‌سازی، معناي متن ادبي به دست مي‌آيد.

۱-٤-۳- مؤلف

بر خلاف نقد بلاغي، مكتب نقد فرماليستي معناي متن را با غرض مؤلف مساوی ندانسته و متن را خودبسنده در تأويل مي‌داند و پی‌جويی از قصد مؤلف را افتادن در دام مغالطه قصدي می‌شمرد و به جای پی‌جويی از قصد مؤلف، در پیِ موضوع و جانمايه متن ادبي رفته است. روش تفسير ساختاري معناي سوره را مساوق با غرض مؤلف لحاظ كرده و تخطّي از اين اصل را دور شدن از معناي سوره در نظر گرفته است؛ گر چه راهكار دست يابی به غرض مؤلف را، تحليل روابط درون متنی و غرض سوره می‌داند، در نتيجه غرض مؤلف همان غرض سوره انگاشته می‌شود كه در روابط اجزاء تبلور يافته است.

۱-٤-٤- تعيّن پذيري معنا

علی‌رغم آن‌كه حوّی معنای سوره را بی‌شمار می‌داند(حوّی، ۱/ ۲۷-۲۸)، معنای سوره در تفسير ساختاری، با كشف غرض مؤلف متعّين شده و به دست مي‌آيد. بنابراين، معناي متن امري متعيّن، ثابت و پايان‌پذير است، چون غرض امری ثابت است. در ديدگاه نقد فرماليستي، معناي متن، محصول فرم متن است و فرم متن، از همبستگي پويا و نحوۀ ارتباط دروني اجزاء ناشي می‌شود. حال با توجه به اين‌كه همبستگي متن، نه ايستا بلكه پويا است و ارتباط دروني اجزاء بر محور كشمكش بين عناصر است، معنا هيچ‌گاه امري ثابت و پايان‌پذير نيست و با تغيير عنصر مسلّط دچار دگرگوني و تغيير مي‌شود؛ بنابراين، متن ادبي همواره معنازا بوده و خوانشي پايان‌پذير دارد.

۱-٤-٥- متن ادبي

از منظر نقد فرماليستي، معيار تمايز متن ادبي از غير آن، آشنايی‌زدايی است؛ يعنی به‌كارگرفتن زبان، به نحوي كه پديده‌ها را متفاوت از حالت خودكارشدگي ارائه كند و لذا خودكارشدگي، خصلت جدايی‌ناپذير زبان متداول و عرفي است. اما تفسير ساختاری علی‌رغم آن‌كه قرآن كريم را متنی ادبی معرفی كرده است، توضيح راجع به معيار ادبی بودن متن ارائه نكرده است.

۱-٤-٦- انسجام

از منظر نقد فرماليستي، متن ادبي از وحدتي اندام‌وار برخوردار بوده و اين وحدت، از قِبَل ارتباطات متقابل اجزاء حاصل شده و امري پويا است؛ به‌علاوه وحدتِ بافتار متن، معيار كيفيت ادبي متن است. در مقابل، در نگاه تفسير ساختاري، هر سوره يک متن واحد و پيوسته است كه انسجام آن، از وحدت غرض

سوره نشأت می‌گیرد و یگانگی غرض سوره، از وحدتِ هدف مؤلف ناشی می‌شود که امری ثابت و خارج از متن است.

۲-۱- توصیف روش تفسیر ساختاري

روش در عرصه علمي، به فنون یا رویه‌های عملي خاصي اشاره دارد که براي جمع آوري و تحلیل داده‌ها استفاده مي‌شوند.(محمدپور، ۵۷)

شیوۀ تفسیر ساختاري بنا بر رویکرد حوّی، در واقع رویکردي در جهت شناخت غرض سوره‌های قرآني است تا از طریق کشف غرض سوره، معناي آن متعیّن شود. گفته مي‌شود دو رویکرد کلي براي ارائه غرض سوره وجود دارد: یکي رویکرد توصیفي و دیگري استدلال. شیوۀ تفسیر ساختاري می‌کوشد با بهره‌گیری از رویکرد استدلالي، به کشف غرض سوره دست یابد. در مجموع هفت روش استدلالي براي کشف غرض سوره وجود داشته که کوشیده شده با جمع بین این روش‌ها و دوري از نقایصشان، روشي جامع ارائه شود. این روش، مبتني بر پنج مرحله است و هر مرحله دربردارندۀ قواعدي است که بر مبناي اصول عقلایي محاوره و قواعد ادبیات عرب استوارند.(خامه‌گر، ۴۵)

۲-۱-۱- شناسایي پیوستگي آیات و سیاق‌بندی سوره‌ها

هر سوره قرآني یک متن به هم پیوسته و تشکیل شده از گفتارها یا سیاق‌هایی است که روی هم، موضوع محوري و پیام اصلي را شکل می‌دهند؛ بنابراین ابتدا باید این گفتارها شناخته شده و آیات دسته‌بندی گردند. در گام نخست براي کشف گفتارها، باید معناي آیات تبیین شود و ارتباط اجزا دروني هر آیه مشخص گردد تا بتوان در گام دوم، ارتباط‌های لفظي و معنایي آیات با یک‌دیگر را مشخص کرد و پیوستگي آیات مجاور را دریافت. این پیوستگي در متن، برگرفته از عناصر لفظي و معنایي است. سپس در گام سوم، سیاق سوره‌ها کشف شود اعم از این‌که یك سوره یك یا چند سیاق داشته باشد و در گام چهارم، سیاق‌های سوره دسته‌بندی مي‌شوند و در صورتی‌که جزئي از سوره به عنوان یك سیاق مستقل شناسایي نشده باشد، به عنوان بخشي از سیاق پیشین یا پسین لحاظ مي‌شود.

۲-۱-۲- عنوان‌گذاری گفتارهای سوره

بعد از آن‌که گفتارهای هر سوره مشخص شدند، لازم است غرض هر گفتار شناسایي و عنوان‌گذاری شود. این غرض، در یك مطلب کانوني نمود مي‌یابد؛ لذا باید عنوان‌گذاری هر گفتار بعد از کشف مطلب کانوني انجام شود. مطلب کانوني هر گفتار از مجراي شناخت چگونگي ارتباط آیات در درون یك گفتار محقق مي‌شود و لذا با توجه به تفاوت نحوۀ ارتباط آیات در هر گفتار، روش دستیابي به مطلب کانوني

دستخوش تغییر قرار مي‌گیرد. ارتباط آیات به طور کلي به سه نحو تصور مي‌شود: ارتباط طولي، به نحوه ارتباطي اطلاق مي‌شود که آیه یا برخي از آیات در گفتار اصل بوده و دیگر آیات در طول آن باشند. در این گونه موارد، براي کشف مطلب کانوني باید محتواي آیه یا آیات اصلي مدنظر قرار گیرد. ارتباط عرضي، به این نحو که آیات به لحاظ نحوي و معنایي به یک‌دیگر متعلق نبوده و هر یک از آیه یا گروه آیات در یک گفتار، از ارزش معنایي یکساني برخوردار باشند. در این گونه موارد محتواي کلي آیات لحاظ شده و مفهوم کلي استنباط شده به عنوان مطلب کانوني مد نظر قرار مي‌گیرد. ارتباط ترکیبي، در این گونه موارد با استفاده از عوامل برون‌متنی تلاش مي‌شود تا سیاق سوره کشف شود، از قواعد برون‌متنی می‌توان به سیاق کلی سوره، روایات سبب نزول، شواهد تاریخي یا... اشاره داشت که بین گفتارهای طولی و عرضی مشترک‌اند. گفتنی است عنوان جامع در سوره‌هایی که ارتباط طولي دارند برگرفته از مفهوم و محتواي آیه یا آیات اصلي تنظیم مي‌شود و در مواردي که ارتباط عرضي است با توجه به مطلب کانوني گفتار که همان مفهوم کلي و جامع معناي همهٔ گفتار است تنظیم مي‌شود.

٢-١-٣- ترکیب گفتارها و تشکیل فصل و بخش

بعد از شناسایي غرضِ گفتارها و عنوان‌بندی آنها، لازم است ارتباط میان گفتارها معیّن شود تا زمینه براي دستیابي به غرض سوره آماده شود. سوره‌ها یا یک‌گفتاری هستند و یا چندگفتاری؛ در سوره‌های چندگفتاری، گفتارها درون یک سوره به دو نحو با یک‌دیگر ارتباط دارند؛ یا این گفتارها به نحو عرضی یا به نحو موضوعی با یک‌دیگر مرتبط‌اند. گفتارهایی که به نحو عرضي در یک سوره با یک‌دیگر ارتباط دارند جملگي در ارتباط مستقیم با غرض سوره هستند و گفتارهایی که ارتباط موضوعي دارند، می‌توان آنها را ضمن موضوع تحت یک فصل دسته‌بندی کرد؛ در این حالت سوره یک یا چند فصل دارد. گفتارها در یک فصل به دو گونه با یک‌دیگر ربط دارند یا در یک موضوع کلي مشترک‌اند یا ارتباط لفظي هم با یک‌دیگر دارند. در صورت وجود فصل‌های متعدد، مفهوم کلي این فصول استخراج و آنها زیر مجموعهٔ یک بخش سامان مي‌یابند.

٢-١-٤- کشف غرض سوره

بعد از شناسایي گفتارها، تعیین فصل‌ها و بخش‌ها در سوره‌های چندگفتار و عنوان‌گذاری آنها، باید به کشف غرض سوره پرداخت. در سوره‌های یک‌گفتار می‌توان با بهره‌گیری از مطلب کانونی گفتار به تعیین غرض سوره دست یافت. در سوره‌های چندگفتار، می‌توان با رجوع به قواعد زیر به کشف غرض سوره نائل شد: جمع‌بندی عناوین گفتارهاي سوره، توجه به مشترکات گفتارها، توجه به عناصر درون‌متنی سوره مثل آیات ابتدایي و پایاني، سوگندهای سوره، داستان‌های سوره و...، توجه به عناصر برون‌متنی سوره مثل اسم

سوره، روایات فضایل سوره، شرایط نزول و...، مقایسه غرض سوره با غرض سوره‌های مشابه، مقایسه غرض سوره با سوره‌های مجاور در ترتیب مصحف، التفات به غرض سوره‌هایی که با سورهٔ مورد مطالعه نازل شده‌اند، توجه به بسامد یک واژه در یک سوره و ارتباط مستقیم آن با غرض سوره، توجه به کمیت پرداخت به یک موضوع در سوره و توجه به اسلوب آوایی سوره.

۲-۱-۵- ارزیابی غرض کشف شده و دفاع از آن

بعد از طی مراحل چهارگانه پیشین، لازم است به مقایسهٔ غرض کشف شده با دیگر غرض‌های ذکرشده از سوي مفسران پرداخت و هر غرضي را که با قواعد پیش‌گفته سازگارتر است، غرض نهايي دانست. بدین منظور در ابتدا باید به غرض‌هایی که در دیگر تفاسیر یاد شده است توجه داشت و مراحلي که براي کشف این اغراض پیموده شده است را مورد پیمایش قرار داد؛ یعنی باید پی‌جویی شود که آیا مفسران در ارائهٔ غرض سوره، هر یک از مراحل چهارگانه را به درستی به انجام داده‌اند یا خیر. در گام بعد لازم است غرض سوره در قالب عبارات ریخته شود و عنوانی مناسب براي آن انتخاب شود.

۲-۲- توصیف روش مکتب فرمالیسم

فرمالیست‌ها مسئلهٔ خود را نه ارائه یک روش، بلکه بررسي اصول نظري درباره ادبیات می‌دانستند(Eikhenbaum, 1) در عوض، پیروان آنها در مکتب نقد نو، بیشتر توجه خود را به روش معطوف کردند تا مباحث نظري.(Habib, 198)

در وهلهٔ نخست، روش نقد فرمالیستي التفات به متن ادبی و سازماندهي درونی آن است؛ لذا یک منتقد می‌کوشد تا متن را به عنوان یک کل بنگرد و جملگی التفات خود را متوجه متن سازد و تنها به آن دسته از عوامل بیرونی توجه داشته باشد که در متن به آنها اشاره شده است.(Makaryk, 55) تحلیلگر فرمالیست، با پیمایش کلیّت فرم متن، معنا را می‌پوید. تحلیل فرم متن، از طریق تحلیل عناصر و مؤلفه‌های متن و تمهیداتی صورت مي‌پذیرد که فرم متن را سامان داده‌اند(Eikhenbaum, 3) از این‌رو بعد از تحلیل هر یک از عناصر و تبیین روابط بین آنها، منتقد به توصیف این امر مي‌پردازد که چگونه این عناصر با یک‌دیگر کنشی را صورت می‌دهند که از قِبَل آن معنا شکل مي‌گیرد.

روش فرمالیستي مي‌پذیرد که خواننده برخوردار از تمایلات، دیدگاه‌ها و ایدئولوژي خاصي است، ولی وظیفهٔ منتقد کشف ایدهٔ غالب در تولید متن است؛ بنابراین چنین سؤالاتي جلوه‌گر می‌شود: هدف مؤلف از تولید متن چیست؟ مؤلف قصد انتقال چه معنا یا موضوعي دارد؟ متن چگونه سازمان یافته است؟ چگونه می‌توان از طریق تحلیل متن به موضوع آن دست یافت؟ موضوع اثر چیست؟ پی‌رنگ اثر چیست؟ چگونه

عناصر متن به یک‌دیگر مرتبط گشته‌اند؟ راوی اثر کیست و چگونه راوی و شخصیت‌ها براي خواننده آشکار مي‌شوند؟ شخصیت اصلی و فرعی روایت کدام‌اند و چه امری را ارائه کرده و چگونـه بـه یـک‌دیگر مـرتبط مي‌شوند؟ زمینهٔ اثر چیست و چگونه به آنچه خواننده راجع به شخصـیت‌ها و کنش‌هایشـان مي‌دانـد ربـط مي‌یابد؟ مؤلف چه زباني را براي توصیف و روایت به کار مي‌گیـرد و چـه تصـویرها، تشـبیهات، مجازهـا، استعاره‌ها و نمادهایي را به کار می‌بندد؟ کارکرد این مؤلفه‌ها در اثر چیست؟ منتقد پاسخ این پرسش‌ها را با بررسی عناصر متن و تمهیدات مؤلف می‌پوید. عناصری که منتقد به تحلیل آنهـا مي‌پـردازد عبارت‌انـد از: بافتار[1]، شخصیت‌ها[2]، زمینه و موقعیت‌ها[3]، لحن[4]، زاویهٔ دید[5]، نمادها[6]، موضوع [7]و هر عنصر متنـي دیگـر که برای تبدیل شدن متن به یک متن یکپارچه به آن می‌پیوندد.

۲-۲-۱- بافتار و پی‌رنگ

سـؤال اساسـی رویکـرد فرمالیسـتی، عبـارت اسـت از این‌کـه مـتن چگونـه تولیـد و سـامان یافتـه است.(Herman; ibid) لذا تحلیلگر باید به تحلیلِ امر بپردازد که متن، چگونه سامان یافته و سـازماندهی شده است و پی‌رنگ، چگونه داستان[8] را در نظمی ناآشنا و غریب پیکربندی کرده و عناصـر را بـه یـک‌دیگر متصل ساخته است؛ به‌علاوه، میزان سازگاری و انسجام اجزاء و عناصر در ارائهٔ تصویر مدنظر مـتن چگونـه است؟

بررسی بافتار اثر از طریق تحلیل واژگاني، نحوي، صرفي، بلاغي و آوایي اثـر صـورت می‌پـذیرد و بـه کشف انسجام متن منجر می‌شود و تحلیل پی‌رنگ، تحلیلِ دگرگونی داستان و روند رخ دادن تاریخيِ وقـایع و رودیدادهای آن است. به عبارت دیگر، رهگیری باژگونه شدن تسلسل عِلّی رویدادها و برهم خوردن نظـم تاریخي وقایع و یافتن گسست‌ها و نظم روایي متن است.

۲-۲-۲- موقعیت‌ها

منظور از زمینه‌ها و موقعیت‌ها، آن عوامل محیطي و بـافتي[9] اسـت کـه بـر گـزینش، چیـنش، تولیـد و آشکارشدگي هر یک از عناصر متن مؤثرند. لذا تحلیلگر باید به پی‌جویی موقعیت بپردازد؛ بدین منظور کـه

1 texture
2 characters
3 settings
4 tone
5 point of view
6 symbols
7 theme
8 fabula
9 contextual

از نقش آن، در ارائهٔ اطلاعاتْ دربارهٔ شخصیت‌ها و مکان‌های موجود در اثر پرده بـردارد و تـأثیر زمینـه، بـر افعال و کنش شخصیت‌ها تبیین شده و کارکرد آن در پیش‌برد موضوع[1] روایت نشان داده شـود. بنـابراین، بـه طور کلی، زمینهٔ متن به منظور واکاوی تأثیر آن بر شکل‌دهی عناصر متن و نقش آن در چگونگی متن وارسی می‌شود.

۲-۲-۳- موضوع یا درونمایه

تحلیل موضوعی در برابر تحلیل معناشناختی متن است و فرمالیست‌ها به منظور تحلیل بافتار متن و به تبع شکل اثر، تحلیل موضوع را مدنظر قرار داده‌اند؛ لذا اینان کوشـیده‌اند روایـت بـه کوچـک‌ترین عناصـر موضوعی یعنی بن‌مایه‌ها[2] تقلیل داده شود. مؤلفه‌هایی مثل لحن، سبک، سـیاق، تصـویر و مجـاز از جملـه عناصر و بن‌مایه‌هایی هستند که مدنظر قرار می‌گیرند(ibid, 643) سپس این بن‌مایه‌ها تحلیل و چگـونگي ارتباط آنها با یک‌دیگر کشف مي‌شود و آن‌گاه با عمل ترکیبِ این بن‌مایه‌ها که محصول شناسایي الگوی معنا هستند موضوع اثر فراهم می‌آید. البته نباید انتظار داشت که موضوع دریافت شده توسط خوانندگان یکسـان باشد؛ زیرا متن ادبي امکان شماري از موضوعات را روا مي‌داند و لذا موضوعات مختلف نه منحصر به فـرد و نه حشو و زائد هستند؛ بنابراین محتمل است توسط خوانندگان مختلف و حتی یک خواننده، موضـوعات مختلفي مورد شناسایي قرار گیرند.

۲-۲-٤- شخصیت‌ها

منظور از شخصیت‌ها، افراد، حیوانات، موجودات و هر چیزي است که متن از او برای انجام کنش‌ها و سخن گفتن بهره مي‌برد. لذا حیات اثر، به شخصیت‌های آن وابسته است؛ گرچه برخـي از شخصـیت‌ها از برخي دیگر اهمیت بیشتري دارند و نقش مهم‌تری در پیشبرد متن ایفـا می‌کننـد. شناسـایي شخصـیت‌های روایت و آگاهي از نقشي که در پیش‌برد درون‌مایهٔ اثر ایفا می‌کننـد از اهمیـت بسـزایی در نقـد فرمالیسـتي برخوردار است. شخصیت‌ها در متن، تبلور تجربه زیباشناختی مؤلـف از موجـودات در عـالم هسـتی‌اند و چگونگی تعامل این عناصر در متن، درون‌مایهٔ متن را آشکار کرده و در دستیابی به فرم متن یاري مي‌رساند. البته در این میان عنصر راوي و شیوهٔ نقل روایت از سوي او اهمیت قابل توجهي دارد.

۲-۲-٥- زاویهٔ دید

منظور از زاویهٔ دید همان چیزي است که راوي مي‌تواند ببیند؛ یعني، نقطه‌نظری کـه از دیـد آن داسـتان

1 theme
2 motif

روایت مي‌شود. مؤلف با برگزیدن راوي و انتخاب آن، زاویهٔ دید را تعیین می‌کنـد و بـا تعیـین راوی و زاویـهٔ دید، محدودهٔ خوانش خواننده نیز تعیّن مي‌یابد.(Herman, 440-441) بنابراین، نحوهٔ انتخاب زاویه دید توسط مؤلف، اولاً چگونگی خوانش خواننده را تعیین کرده، ثانیاً مؤلف می‌تواند با بهره‌گیری از این عنصـر، چینش روایي اثر[1] را مورد دخل و تصرف قرار دهد و لذا پی‌جویی کارکرد زاویهٔ دید در چینش و ساخت اثـر به شناخت شکل آن یاری می‌رساند.

۲-۲-٦- صدای راوی

چنان‌که گفته شد یکي از اصول سازماندهی روایت در برخي متـون روایـی، صـدای راوی اسـت؛ لـذا تحلیل فرمالیستی که به دنبال شناسایی و ارائهٔ سازماندهی درونی روایت است به پی‌جویی صدای راوی در این‌گونه متون می‌پردازد. چنان‌که گفتـه شـد «skaz» دو گونـه اسـت یکـی روایتگـر و دیگـری بازتولیـدی. شناخت این دو سبك روایي از طریق تقابل این دو سبك میسر می‌شود. ویژگي گونه و سبك روایتگر، وجود یک راوي ناآزموده و غیر حرفه‌ای است که دیدگاه‌های زبانی-ایدئولوژیکال او در روایت محقق می‌شوند. به منظور تحلیل گونهٔ روایتگر مؤلفه‌هایی مثل روایتگری، محدودیت افق‌هـای فکـری، چندصـدایی، شـفاهی بودن، خودانگیختگی، محاوره‌ای بودن و گفت‌وگویی بودن مـورد بررسـی قـرار مي‌گیرنـد، البتـه همـهٔ ایـن مؤلفه‌ها از اهمیت یکسانی در تحلیل برخوردار نیستند، اما سه مؤلفه نخست از ارزش حیاتي برخوردارند.(Schmid; ibid, 133-136) در برابر سبک روایتگـر، «سـبك بازتولیـدی، یـک راوی مشـخص را نشـان نمی‌دهد بلکه به طیف کاملی از صداها و نقاب‌های ناهمگون ارجاع مي‌شود و آثـار بازتولیـد مؤلـف را بـر خود دارد.» به‌علاوه، این سبک بنیادین بودن لحن شـفاهي بـراي روایـت، آثـار اصـطلاحات محـاوره‌ای و ژست‌های روایی راوی شخصی را از ویژگی‌های سبک روایتگر در خود دارد اما این خصوصـیات، نشـانگر وحدت گوینده نبوده و بلکه به طیف گسترده‌ای از صداهای ناهمگون گـرایش دارنـد. بنـابراین، بـه منظـور تحلیل این سبک از روایت، نوسان صداها بین گرایش به متن شفاهی و شکل کتبی روایت مورد بررسی قرار مي‌گیرد در عین این‌که کارکرد روایي متن راوي و شخصیت‌ها کم‌رنـگ جلـوه داده می‌شـود.(ibid, 136-137)

۲-۳- تبیین موارد اشترک در روش

تفسیر ساختاري رویکردي است که راهکارهایی را به منظور شناخت غرض سوره ارائه مي‌کند بی‌آنکـه دربارهٔ چگونگی کشف معنای متن به بحث بپردازد. راهکارهای ارائـه شـده در ایـن روش را مي‌تـوان در دو بخش ملاحظه کرد در بخشي به کشف غرض پرداخته شـده و در بخـش دیگـر، غـرض کشف‌شـده مـورد

---

1 plot

راستی‌آزمایی قرار مي‌گیرد. گویی این روش، ارائهٔ راهکاري جدید براي استخراج معناي متن را مدنظر نداشته و چنان‌که از فحوای این دیدگاه بر مي‌آید، معنا امري دو لایه است: لایهٔ اول که ظاهراً همان مفاد استعمالي مدنظر اصولیون مسلمان و معناي expression meaning مدنظر معناشناسان است که روشی براي درک آن ارائه نمی‌شود ولي در کشف روابط بین عناصر آیات به کار گرفته می‌شود و لایهٔ دوم معنایي، همان مراد جدي اصولیون و communicative meaning مدّنظر معناشناسان است.(Lobner, 6) مراحل چندگانه، تنها برای کشف غرض مؤلف بوده و مقدمه‌ای برای کشف مراد جدی او هستند، بنابراین در این رویکرد، روشی برای کشف معنای متن وجود ندارد.

شیوهٔ نقد فرمالیستي می‌کوشد تا با تحلیل فرم اثر، تجربه زیباشناختی حاصل برای خواننده را ملموس ساخته و تبیین کند.(Guerin; ibid, 96) بنابراین کوشش می‌شود با تحلیل مواد و تمهیدات ادبی، آشنایی‌زدایی موجود در اثر ادبی را نشان دهد. از این رو، متن به مثابه یک کلّ به‌هم‌پیوسته مورد ملاحظه قرار گرفته و لایه‌های مختلف معنایی و ادبی آن مورد بحث قرار مي‌گیرند. با این وجود، می‌توان برخي مؤلفه‌های روشي این دو رویکرد را با هم مورد توجه قرار داد.

۲-۳-۱- منطق دروني

چنان‌که گفته شد در تفسیر فرمالیستی خوانش متن با حرکت بین اجزاء و کلّیت متن شکل مي‌گیرد بدین نحو که منتقد نسبت به معناي صریح و ضمني واژگان متن و شکل دستوري آنها التفات یافته و هم‌زمان روابط بافتاری و الگوهای متني را در گسترهٔ متن می‌پوید و در این حرکت بین اجزاء و کلّ، معانی اجزای متن به دست آمده و منطق درونی متن کشف مي‌شود و وحدت اندام‌وار متن متبلور مي‌شود.

تفسیر ساختاري هم به نوعي قائل به منطق دروني سوره است و می‌کوشد منطق دروني سوره را به دست آورد. از دیدگاه این روش، باید روابط موجود در بین اجزای آیه و ارتباط بین آیات و گفتارها شناخته شود و وقتي این روابط کشف شدند، منطق دروني سوره که ناشي از غرض سوره است به دست آمده و وحدت اندام‌وار بین آیات سوره مشاهده مي‌شود.

۲-۳-۲- نقل به معنا

چنان‌که گفته شد تفسیر ساختاري مفاد استعمالي آیه را امري در دسترس می‌داند که باید در پرتو کشف غرض مؤلف اصلاح و مورد بازبیني قرار گیرد تا مراد جدي و معناي حقیقي سوره کشف شود. بنابراین در مرحلهٔ اولِ کشف غرض، معناي آیه و آیات که همان مفاد استعمالي آن است لحاظ شده و به کشف روابط بین آیات پرداخته مي‌شود، لذا، می‌توان گفت که مفسر در ابتدا دست به نقل به معناي آیات زده و بر مبناي

این نقل به معنا، در جست‌وجوی معنای حقیقی برمی‌آید.

نقد فرمالیستی هم تحلیل زیباشناختی خود را با نقل به معنای متن آغاز می‌کند و با کشف تمهیدات ادبي متن، تحلیل خود را ادامه می‌دهد. البته این نقل به معنا دریچه‌ای براي شروع فرایند تحلیل متن ادبي و معنای پیشنهادی است که منتقد در نگاه اولیه از متن برداشت کرده و به متن ارائه مي‌کند. این معنا به آغاز خوانش متن و برجسته نمودن برخي تنش‌های موجود در متن منجر می‌شود.(Bressler, 60-61)

۲-٤- تبیین مواضع افتراق در روش

۲-٤-۱- فرم

فرم در نگاه فرمالیست‌ها به معنای شکل صوری اثر نیست و اصلاً صورت از محتوا قابل تفکیک نیست؛ لذا تحلیل فرمِ اثر به منظور دستیابی به معنای آن، به معنای جدایی فرم از محتوا نیست. به منظور کشف فرم اثر رابطۀ بین عناصر متضاد که در کشمکش با یک‌دیگر قرار دارند جست‌وجو می‌شود؛ کشمکشی که کُلّیت اثر، آن را داوری و حلّ و فصل می‌کند. بنابراین فرم متن با کشف چگونگی ارتباط مبتنی بر کشمکش عناصر با یک‌دیگر از سویی و با جمع بین این عناصر و برگزیدن عنصر مسلّط توسط کُلّیت متن از سوي دیگر شناخته می‌شود.(Guerin; ibid, 108)

چنان‌که از فحوای دیدگاه‌های تفسیر ساختاری بر می‌آید شکل صوری از محتوا جدا است. فهم محتوا به غرض مؤلف وابسته بوده و فهم غرض مؤلف مبتني بر کشف شکل صوری؛ بنابراین محتوا از شکل جدایی دارد. به منظور دستیابي به شکل باید روابط بین عناصر آیه با یک‌دیگر و روابط آیات با یک‌دیگر کشف شوند و از محتوا براي شناخت بهتر این رابطه‌ها یاري گرفت.

۲-٤-۲- بافتار/ ساختار

واژۀ ساختار در دو معناي عام و خاص به کار می‌رود. کاربرد عام آن با بافتار مترادف است و کاربرد خاص آن به مکتب ادبی ساختارگرایی[1] مربوط است. از آنجا که مکتب ساختارگرایی بعد از مکتب فرمالیسم شکل گرفت کاربرد واژۀ ساختار در نزد فرمالیست‌ها، برابر با بافتار است. بافتار متن ادبی، برابر با آشنایی‌زدایی از متن غیر ادبی و عرفی است؛ بدین سبب لازم است تمهیدات به کار رفته در متن ادبی به منظور تبدیل مواد به متن ادبی کشف شوند. لذا باید به دنبال این سؤال بود که متن چگونه سامان یافته است؟ پاسخ به این سؤال از طریق تحلیل واژگانی، صرفی، نحوی، بلاغی و آوایی اثر و همچنین یافتن گسست‌ها و نظم روایی اثر امکان‌پذیر می‌شود.

1 structuralism

در تفسیر ساختاری هم ساختار به معنای بافتار است و کشف بافتار تنها راهکار کشف غرض شناخته می‌شود؛ بدین منظور برای کشف ساختار سوره، ابتدا معناي هر آیه تبیین شده و بعد ارتباط اجزاي دروني هر آیه تشخیص داده می‌شود و در پي این عمل، ارتباط‌های معنایي و لفظي آیات با یک‌دیگر معلوم شده و پیوستگي آیات روشن می‌شود و آن‌گاه سیاق‌های سوره شناخته و با دسته‌بندی سیاق‌های سوره، ساختار سوره به دست می‌آید.

۲-٤-۳- موضوع و غرض

غایت تفسیر ساختاري، کشف غرض سوره است؛ زیرا از سویی معناي متن، منوط به غرض از گزینش اجزاء و عناصر و چینش و بافتار آنها در سوره است و از دیگر سو، این مقوله با تحلیل ساختار متن به‌دست مي‌آید. بدین سبب کوشش می‌شود با تحلیل روابط صوری و معنایی عناصر و اجزای آیات و گفتارها، ساختار گفتار شناخته و مطلب کانونی گفتارها به‌دست آید.

نقد فرمالیستی منکر جدایی بین محتوا و فرم بوده و معنا و محتوا را عجین با فرم اثر می‌داند و موضوع، مؤلفه‌ای است که بافتار اثر و به تبع فرم آن را تعیّن مي‌بخشد. بنابراین تحلیل موضوع اثر ضرورت مي‌یابد و این امر، با تقلیل متن به کوچک‌ترین عناصر آن، یعنی بن‌مایه‌ها صورت مي‌پذیرد و با تحلیل چگونگی ارتباط این بن‌مایه‌ها و ترکیب آنها با یک‌دیگر موضوع متن به دست مي‌آید.

نتیجه‌گیری

ـ ظاهراً آنچه مراد از ساختار در رویکرد حوّی و خامه‌گر به تفسیر ساختاری است، در نقد فرمالیستی به بافتار نام‌بردار است.

ـ در تبیین تفسیر ساختاری، معیاری برای ادبیت بیان نمی‌شود و این امر دشواری‌هایی را برای این روش موجب می‌شود. در تفسیر ساختاری قرآن کریم، متنی ادبی انگاشته می‌شود در عین این‌که شیوهٔ بیانی این متن، همان اسلوب و شیوهٔ متعارف انسان‌ها در انتقال معنا لحاظ می‌شود، بی‌آن‌که راهکاری برای جمع بین این دو مقوله ارائه شود.

ـ تفسیر ساختاری، قرآن کریم را متنی ادبی می‌داند، لازمهٔ ادبیّت متن، تعیّن‌ناپذیری غرض سوره و به تبع، معنای متن و همچنین گشوده بودن آن به سوی معانی بی‌شمار است؛ حال آن‌که بنابر فحوای تفسیر ساختاری، غرض سوره و به تبع معنای سوره متعّین لحاظ می‌شود.

ـ از منظر تفسیر ساختاری، تعامل بین اجزاء و عناصر، تعاملی ایستا است. حال آن‌که لازمهٔ ادبیت

متن، از یک‌سو تعامل پویا بین اجزاء و عناصر متن با یک‌دیگر و از سوی دیگر، تعامل پویای اجـزاء بـا کـل متن است.

ـ در اصلاحات تفسیر ساختاری از واژه انسجام استفاده شده است که معنایی خاص داشته و مطابق بـا معنای مدنظر این رویکـرد نیسـت(Brown&Yule, 223-224) و آن اصـطلاحی کـه مناسـب بـا ایـن رویکرد است اصطلاح پیوستگی[1] است.

ـ از منظر تفسیر ساختاری، پیوستگی سوره در وهلهٔ نخست، ناشی از غرض مؤلف انگاشته می‌شود که امری بیرون از سوره است و مبنای پیوستگی اجزاء، آن امر بیرونی است؛ لذا کوشیده می‌شـود بـا مهندسـی معکوس، پیوستگی اجزاء و انسجام سوره تحلیل، غرض سوره کشف، غرض مؤلـف تبیـین و معنـای سـوره ارائه شود، ولی در واقع با چنین روش تحلیلی، در وهلهٔ نخست این غرض مؤلف است که وابسته و معلق به چگونگی انسجام سوره است.

ـ تفسیر ساختاری علی‌رغم این‌که هدف خود را کشف معنای مقصود مؤلف می‌داند، توجه خـود را بـه غرض متن معطوف داشته است و با توجه به این‌که متن، از مؤلف جدا بوده و محتمل است غـرض ایـن دو یکسان نباشد، لازم است به لحاظ نظری این دوگانگی بی‌تأثیر لحاظ شده و در عمـل، راهکـاری بـرای پـر کردن شکاف محتمل بین غرض مؤلف و متن ارائه شود.

ـ مؤلف و غرض او، مقوله‌ای است که تفسیر ساختاری در عمل آن را به پس زمینه متن رانـده و از مـتن متمایز می‌کند و علی‌رغم آن‌که به لحاظ نظری، خود را متعهد به غرض او می‌دانـد، امـا در عمـل رویکـرد ساختاری خود را به چگونگی پیوستگی سوره و معناهای حاصل از آن، متعهد می‌داند.

ـ رویکرد عملی تفسیر ساختاری به سوره‌های قرآنی، مستلزم آن است که در وهلهٔ نخست معنای سوره محصول بافتار و فرم اثر دانسته شود و معنا مساوق با فرم لحاظ شـود؛ زیـرا فـرم و محتـوا، حکایـت کننـدهٔ ایده‌ای است که در پی استفسار متن، جلوه‌گر می‌شود.

ـ بایسته است توجه شود روش موسوم به تفسیر ساختاری، فنونی برای کشف غرض سـوره‌ها اسـت نـه روشی براي خوانش و تفسیر سوره‌ها و لذا می‌توان آن را در مرحله‌ای پیشاتفسیری طبقه‌بندی کرد؛ مرحله‌ای بین علوم قرآنی و تفسیر.

منابع

فیلیپ، الکساندر، کارلفرید فرولیش، تاریخ تفسیر کتاب مقدس، ترجمه حامد فیاضـی، دوفصـلنامهٔ هفـت آسـمان،

1 cohesion

شماره ۳۴، ۱۳۸۶ش.

بستانی، محمود، التفسير البنائی للقرآن الكريم، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد، ۱۳۸۰.

حوی، سعید، الاساس فی تفسیر القرآن، دار السلام، قاهره، ۱۴۱۲ق.

خامه‌گر، محمد، اصول و قواعد کشف استدلالي غرض سوره‌های قرآن، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۹۶ش.

فرامرز قراملكي، احد، روش‌شناسی مطالعات دینی، دانشگاه علوم رضوي، مشهد، ۱۳۸۸ش.

محمدپور، احمد، روش در روش، جامعه شناسان، تهران، ۱۳۸۹ش.

Bressler, Charles, *Literary Criticism*, Indiana, Indiana Wesleyan University, 2011.

Eikhenbaum,Boris Mikhailovich, *The theory of the " Formal Method"*, https://letras.cabaladada.org/, 1926.

Erlich, Victor, - *Russian Formalism- History and Doctrine*, Paris/New York, Mouton, 1980.

Guerin, Wilfred, Labor, Earle, Morgan, Lee , … ,*A Handbook of Critical Approaches to Literature*, Oxford, Oxford University Press, 2011.

Habib, M.A.R, *Literary Criticism- from Plato to Present*, Oxford, Wiley-Blackwell, 2011.

Herman, David, Manfred, Jahn, Marie-Laure, Ryan, *Routledge Encyclopedia of Narrative Theory*- Routledge, 2005.

Irena Makaryk, *Encyclopedia of Contemporary Literary Theory_ Approaches, Scholars, Terms*, Toronto, University of Toronto Press, 1993.

Lobner, Sebastian, *Understanding Semantics*, London, Routledge, 2013.

Scholes, Robert, *structuralism in literature, An Introduction*, New Haven/London, Yale University Press, 1974.

Schmid, Wolf, *Narratology_An Introduction*, (Trans) Alexander Starritt, Berlin/New York , De Gruyter, 2010.

Shklovsky, Viktor, Berlina, Alexandra, *A Reader*, Bloomsbury Academic, 2016.

Shklovsky, Victor, *Theory of Prose*, (Trans) Benjamin Sher, Dalkey Archive Press, 1990.

Shklovsky, Victor, (1917), '*Art as Technique*', https://warwick.ac.uk/

http://www.vajehyab.com